

Idéo-matérialisme

کتابچه‌ای برای شناخت احزاب ملی
و آموزش احزاب و تشکیلات جبهه
ملی ایران

کمیته انتشارات جبهه ملی ایران
jebhemeliiran.org

دانش و آرمان

دانش و آرمان

هدیه‌ای از جانب حزب ایران
به جبهه ملی ایران

مهندس علیقلی بیانی

کمیته انتشارات جبهه ملی ایران

دانش و آرمان

IDÉO-MATÉRIALISME

هدیه‌ای از جانب حزب ایران به جبهه ملی ایران

مهندس علیقلی بیانی

کمیته انتشارات جبهه ملی ایران
تهران - شهریور ۱۳۹۹

سرشناسه
عنوان قراردادی

علیقلی بیانی (۱۲۹۱-۱۳۸۸)
دانش و آرمان، هدیه‌ای از جانب حزب ایران به جبهه ملی ایران
از جزوات انتشار یافته توسط حزب ایران در سال ۱۳۴۰

۱۶ شهریورماه ۱۳۹۹ خورشیدی
انتشار محدود و داخلی

مشخصات نشر



شادروان مهندس علیقلی بیانی، عضو هیئت موسس حزب ایران

فهرست مطالب

۸	پیشگفتار کمیته انتشارات
۹	دانش و آرمان
۱۰ مقدمه
۱۱ تقسیم افعال بشری
۱۴ علت قریب افعال ارادی
۱۶ حکم ارزش معلوم و مجهول
۱۷ تباین ذاتی حکم واقع و حکم ارزش
۲۰ صورت واقع‌نمای احکام ارزش
۲۴ تعریف عقیده حزبی
۲۴ نقشه ایده‌آل در عقاید حزب
۲۷ کمال عقیده حزبی
۲۸ دو حکم ارزشی مسلم

پیشگفتار کمیته انتشارات

دفتر حاضر یکی از آثار حزبی زنده‌یاد مهندس علیقلی بیانی است. او ضمن تحصیل در رشته هیدرولیک، سدسازی و آبیاری در انگلستان و فرانسه، در قلمرو فلسفه، فیزیک، عرفان و ادیان صاحب نظر و اثر بود. ترجمه و تألیفات بیانی در این قلمروها، شاخص است. او در کنار فعالیت علمی، یکی از ارکان نظری احزاب ملی، به ویژه «حزب ایران» بود. از همان ابتدای بنیان حزب ایران در سال ۱۳۲۳ به حزب ایران پیوست. در نشریات و جزوات حزب ایران آثاری آموزشی و بنیادینی را از خود بجای گذاشت که برخی از آنها بدون ذکر نام ایشان بود.

«دانش و آرمان» اثری است که در اوج شکل‌گیری نهضت ملی ایران به رهبری دکتر مصدق، نگاشته شده است که شوربختانه انتشار اثر با کودتای ۲۸ مرداد و آتش زدن احزاب و نشریات ملی همزمان شد. به گفته خود مهندس بیانی کتاب در زمان آتش زدن دفتر حزب ایران از میان رفت. اما اصل اثر که نزد ایشان بود، همزمان با آزاد شدن فعالیت احزاب در سال ۱۳۴۰ به صورت جزوه و به عنوان اثر تقدیمی حزب ایران به جبهه ملی ایران نشر یافت.

این جزوه زیر مجموعه دانش سیاسی و جامعه‌شناسی احزاب قرار می‌گیرد و اثری کم‌نظیر در این قلمرو می‌باشد. بیانی سعی دارد که آرمان‌گرایی که در زمینه فعالیت حزبی وجود دارد، با رهیافت واقع‌گرایانه و علمی نزدیک کند. تا جایی که آرمان‌گرایی در فعالیت حزبی توجیه علمی پیدا کند. گرچه با توجه به زبان فلسفی نویسنده، این دفتر بیان پیچیده‌ای به خود می‌گیرد، گرچه در میانه اثر، قابل فهم‌تر می‌گردد. این اثر در زمانه‌ی خود حکم دفتري آموزشی برای ورود افراد به سازمان‌ها و احزاب ملی را داشته است، از این حیث اقدام به انتشار مجدد کردیم.

کمیته انتشارات جبهه ملی ایران
۱۶ شهریور ۱۳۹۹

دانش و آرمان

مقدمه

بازگو از نجد و از یاران نجد تا در و دیوار را آری بوجد
هشت سال قبل که چند حزب به جبهه ملی پیوسته بودند بر
آن شدم که قواعد اساسی تفکر حزبی را که قاعدتاً باید برای
همه احزاب یکسان باشد بیان کنم و حدود ارتباط عقاید حزبی را
با معارف علمی نشان دهم هرچند وصول به این مقصود مشکل
می نمود و تا حدودی که اطلاع داشتم در این زمینه متنی برای
ترجمه یا اقتباس وجود نداشت حتی مطالب مدونی نبود معذک
موفق به تحریر مختصری شدم. متأسفانه چند روز پس از طبع
رساله و قبل از توزیع آن حزب ایران را آتش زدند و تمام نسخ
این رساله مانند بسیاری رسائل و اوراق و اسناد دیگر آتش گرفت.
رساله مختصر حاضر تقریباً همان است که در سال ۱۳۳۲
نوشته شده بود. مطالب آن اختصاصی به حزب ایران ندارد بلکه
مقدمه‌ای است بر انواع عقاید حزبی که گمان می‌رود اطلاع به
آن برای گویندگان حوزه‌ها و مبلغین احزاب مفید باشد زیرا هر
چند وسیله پیروزی احزاب سیاسی و نگهبان و مدافع آراء و عقاید

آن‌ها در مقام عمل، توده‌ی مردم است ولی اشاعه‌ی عقاید حزبی با کسانی است که قدرت تبیین و تشریح دارند و اینگونه اشخاص باید از مبداء تصدیقی مسلمی حرکت کنند و به پای استدلال به نتایج برسند والا صرف اعلام آرزوهای اجتماعی اهل خرد را قانع نمی‌کند.

اکنون که جبهه ملی جلوه تازه‌ای یافته است و جمعیت‌های سیاسی بدان گرویده یا خواهند پیوست مناسب دیده شد که این رساله مختصر به عنوان هدیه حزب ایران به جبهه ملی تقدیم گردد انتظار می‌رود رهبران دانشمند جبهه ملی از تذکر نقایص آن و ارائه طرق رفع آنها دریغ نفرمایند امید است این اقدام صادقانه مقبول خاطر مردم میهن پرست و خدمتگزار گردد.

جاوید باد ایران - علیقلی بیانی ۱۳۴۰

تقسیم افعال بشری

افعال بشری بر دو قسم است اول افعالی که بدون دخالت اراده انجام می‌پذیرد دوم افعالی که ناشی از حکم عقل و دخالت اراده باشعور است - مثلاً کارهای دستگاه تنفس و گوارش و امثال آن جزئی از افعال بشری است منتهی در این نوع افعال که مشترک بشر و حیوان است اراده باشعور دخالت ندارد و انتظام دستگاه مربوط به عوامل دیگری است همچنین کودک نوزاد پستان مادر را می‌مکد شاید اراده باشعور در این عمل دخالت نداشته باشد اما وقتی شخصی برای خرید از خانه بیرون می‌آید مسلماً این عمل پس از حکم عقل و تعلق اراده باشعور انجام شده است.

در این مقام مسئله آزادی اراده مطرح نیست بدین معنی که موافقین و مخالفین آزادی اراده متفقند که قسمتی از فعالیت‌های بشر فعالیت ارادی است حال اگر اراده خود معلول امور دیگری باشد باز نفی فعالیت‌های ارادی نخواهد شد یعنی تردید نیست که تا شخص اراده خروج از خانه نکند از خانه بیرون نخواهد رفت و این عمل وی با ترشح غده معده یا جریان غدد دهان فرق دارد منتها مخالفین آزادی اراده می‌گویند تعلق اراده به بیرون رفتن از خانه امر ضروری بوده است و موافقین آزادی اراده منکر این ادعا هستند.

علت قریب افعال ارادی

علت قریب افعال ارادی یک رشته تفکرات ساده یا بغرنج کوتاه یا دراز است مثلاً اگر در مرحله اول شروع به غذا خوردن که یار ساده‌ی عادیست تامل کنیم خواهیم دید که (جز در مورد پستان گرفتن نوزاد که ممکن است غیر ارادی باشد) این عمل ساده

نتیجه‌ی یک استدلالی است که همه در عالم ذهن آن استدلال را حاضر دارند منتها مردمی که تعلیم یافته‌اند نمی‌توانند آن را در قالب کلمات منظماً و تفصیلاً بیان کنند. وقتی به سمت غذا دست می‌بریم این عمل نتیجه این سلسله تفکر ساده است:

۱. من گرسنه‌ام - این حکم معلوم حضوری است.
۲. گرسنگی زیاد موجب مرگ است - این حکم معلوم تجربی یا استدلالی است.
۳. از مرگ باید پرهیز کرد - این قول امر است.
۴. علاج گرسنگی غذاست - این حکم معلوم تجربی است.
۵. پس باید غذا خورد - نتیجه ۴ حکم قسمت قبل.

در این استدلال قسمت اول و دوم و چهارم احکامی هستند که در آن از نسبت دو امر حکایت شده است مثلاً در حکم اول بین من و گرسنگی نسبت مثبت آمده است و گفته‌ام من گرسنه‌ام یا در حکمت چهارم بین علاج گرسنگی و غذا نسبت مثبت آمده است و گفته شده است علاج گرسنگی غذاست اینگونه احکام که خبر نامیده می‌شوند ممکن است راست یا دروغ باشد ولی حکم سوم یعنی از مرگ باید پرهیز کرد امر است نه خبر و درباره‌ی آن راست بودن و دروغ بودن معنی ندارد از امر یا اطاعت می‌شود یا نمی‌شود این حکم متکی بر نوعی نفرت، نوعی پیش‌بینی رنج یا احساس قبلی رنج است به عبارت دیگر متکی بر بد دانستن و مایه رنج شمردن مرگ است این حکم (حکم سوم) را حکم ارزش می‌گویند و حال آنکه سایر احکامی که در این مثال گفته شد همه حکم واقعه است یعنی همه اخباری است راجع به حقیقت خارجی واقع که ممکن است مطابق با واقع یا غیر واقع (راست

یا دروغ) باشد. اگر درست دقت شود شرط اینکه من به سمت غذا دست دراز کنم این است که بر شخص من مسلم باشد که از مرگ باید پرهیز کرد یعنی من تصمیم به اطاعت از این **باید** داشته باشم و الا اگر من نخواهم از مرگ پرهیز کنم سه حکم دیگر به خودی خود موجب این نیست که من غذا بخورم و اگر کسی نخواهد از مرگ پرهیز کند و تصمیم به خودکشی گرفته باشد غذا نمی‌خورد بلکه سم کشنده‌ای بلع می‌کند. پس روشن شد در این مثال یکی از علل فعل غذا خوردن من متکی بر نفرت از مرگ یا حب حیات است یعنی متکی بر یک حکم ارزشی است. برای مزید توضیح یک مثال دیگری را تحلیل می‌کنیم. وقتی من برای استقرار سوسیالیسم تلاش می‌کنم این عمل من نتیجه این است که با خود می‌اندیشم:

۱. سوسیالیسم موجب آسایش حداکثر ممکن افراد بشر است - این حکم معلوم استدلالی است.

۲. باید برای آسایش حداکثر ممکن افراد بشر کوشید - این قول امر است.

۳. پس برای استقرار سوسیالیسم کوشید - نتیجه دو حکم قبل.

در اینجا باز قسمتی از تفکر من یعنی حکم اول خبر است بدین معنی که بین دو امر نسبتی برقرار شده است یعنی بین مفهوم **سوسیالیسم و موجب آسایش حداکثر ممکن افراد بشر** نسبت مثبت آمده است و گفته‌ام سوسیالیسم موجب آسایش حداکثر ممکن افراد بشر است این خبر ممکن است راست یا دروغ باشد ولی من به حکم استدلال یا تجربه آن را راست می‌دانم و نسبت اثباتی بین دو مفهوم مذکور می‌آورم و حال آنکه ممکن

است دیگری آن امر را دروغ بداند و نسبت سلبی بین همان دو مفهوم بیاورد.

اما حکم دوم (باید برای آسایش حداکثر ممکن افراد بشر کوشید) امر است و درباره آن راست بودن و دروغ بودن معنی ندارد زیرا امر متکی بر یک مقیاس ارزش است یعنی من آسایش اکثریت افراد بشر را مطلوب و پسندیده و مایه خوشی و لذت خود می‌دانم و برای آن ارزش قائل هستم (چنانکه مرگ را طبعاً نامطلوب و ناخوشی و مایه رنج می‌دانستم) و لذا از این باید در این عبارت اطاعت می‌کنم ولی ممکن است دیگری چنین امری را پسندیده و مایه خوشی و لذت نداند لذا از این باید اطاعت نمی‌کند.

و دیگر در این حکم دوم راست و دروغ وارد نیست لازم‌الرعايه بودن یا نبودن مطرح است، آنچه راست است برای همه راست است آنچه دروغ است برای همه دروغ است ولی آنچه برای برخی لازم‌الرعايه است برای دیگران ممکن است نباشد زیرا واقع و حقیقت خارجی قابل اختلاف نیست ولی حکم ارزش بر حسب افراد متغیر است.

از این مقدمه نتیجه می‌گیریم که مبداء قریب حرکات ارادی بشر همیشه دو جزء دارد حکم واقع و حکم ارزش. اگر حکم ارزش نباشد هزاران حکم واقع که خبر از نسبت بین دو مفهوم است منجر به عمل نمی‌شود و اگر حکم واقع نباشد حکم ارزش اثر عملی ندارد مثلاً اگر گفتیم آرسنیک سم است و به این امر که از سم باید پرهیز کرد تسلیم نبودیم نتیجه نمی‌شود که نباید آرسنیک خورد. و اگر گفتیم از سم باید پرهیز کرد و ندانستیم که کدام چیز سم است این حکم نتیجه عملی ندارد.

حکم ارزش معلوم و مجهول

همانطور که همه اخبار و تصدیقات معلوم نیست و باید اخبار و تصدیقات مجهول را از اخبار معمول نتیجه گرفت همانطور همه احکام ارزشی، همه اوامر، در بادی امر بدیهی و لازم‌الرعايه نیست. مثلاً وقتی می‌گوییم زمین متحرک است این حکم به خودی خود معلوم نیست و با این حکم که دو قطعه خط مساوی با یک قطعه خط سوم خود مساوی‌اند فرق دارد و لازم است آن را به مدد تجربه یا استدلال معلوم ساخت یعنی این حکم مجهول را باید به احکامی که بر حسب تجربه یا استدلال بر ما معلوم است بازگرداند همینطور وقتی می‌گوییم باید از الکل اجتناب کرد این امر متکی بر یک حکم ارزش است ممکن است بر ما مسلم نباشد یعنی در مقام مشابهه با تصدیقات و قضایا حکم مجهولی باشد. برای اینکه تردید ما رفع شود باید آن را به احکام ارزشی مسلمی برگشت داد که آن حکم ارزشی مسلم در اینجا نظیر حکم تصدیقی معلوم است. مثلاً می‌گوییم، از الکل باید دوری کرد زیرا:

۱. الکل موجب بیماری است - حکم تجربی معلوم (حکم واقع).

۲. باید از بیماری پرهیز کرد - امر لازم‌الرعايه (حکم ارزشی مسلم که نظیر حکم تصدیقی معلوم است).

۳. پس باید از الکل پرهیز کرد - نتیجه.

واضح است همانطوری که در استنتاج تصدیقات و قضایای مجهول از تصدیقات و قضایای دیگر سیر لایتناهی ثمر ندارد و باید سرانجام به حکمی که معلوم باشد یا معلوم تلقی شده باشد متکی شد و اگر تمام احکام سابق را فرض کنیم محال است که مجهول جدیدی

معلوم شود در اینجا نیز سیر لایتناهی معنی ندارد و باید سرانجام لااقل یک حکم ارزشی مسلم قبول کرد و الا هیچ حکم ارزشی جدیدی که در آن تردید داشته باشیم بر ما مسلم نخواهد شد مثلاً اگر در این امر که باید از بیماری پرهیز کرد تردید کنیم یا باید این امر را به نوبه خود به این حکم که باید از مرگ پرهیز کرد برگردانیم و بگوییم زیرا بیماری ممتد موجب مرگ است یا به امر دیگری نظیر این حکم اخیر که در آن تردید روا نباشد و الا محال است که ثابت کنیم باید از الکل پرهیز کرد.

تباین ذاتی حکم واقع و حکم ارزش

از تامل در احکام ارزش و احکام واقع معلوم می‌شود که حکم واقع و حکم ارزش با هم تباین ذاتی دارد حکم واقع تصدیق است و حال آنکه حکم ارزش تصدیق نیست در حکم واقع دروغ و راست وارد است ولی در حکم ارزش وارد نیست بنابراین محال است که یک حکم ارزش بتواند از یک یا هزاران حکم واقع نتیجه شود زیرا احکام واقعی نسبت مثبت یا منفی تصورات اند مثلاً می‌گوییم زمین متحرک است یا نیست این دو تصور زمین و متحرک نسبت سلب یا ایجاب می‌آوریم و حال آنکه حکم ارزش باید و نباید است.^۱

و از نسبت سلب و ایجاب باید و نباید در نمی‌آید اگر هزاران سال بگوییم فلان امر فلان نوع است و فلان حادثه فلان روز واقع

^۱وجه تسمیه حکم ارزش - عباراتی را که به صورت امر است حکم ارزش نامیده‌ایم زیرا اینگونه احکام ناشی از ارزنده دانستن و مطلوب شمردن مقصدی است که نتیجه عمل به آن امر است مثلاً می‌گوییم باید نیکوکار بود. واضح است که ما قبلاً نیکوکاری را پسندیده و با ارزش می‌دانیم و بعد به چنین عبارتی تفوه می‌کنیم ولی برای اجتناب از اختلالات مفاهیم وصف امر در فارسی بهتر از حکم ارزش است. احکامی که با وصف بد یا خوب مانند بیماری بد است یا تندرستی خوب است این احکام نیز متکی بر ارزنده دانستن یا ندانستن و مطلوب شمردن یا نشمردن مفهومی است و آنها نیز به احکام ارزشی مانند باید از بیماری پرهیز کرد یا باید در جستجوی تندرستی بود باز می‌گردد.

شد نتیجه نمی‌شود که باید فلان کار را کرد یا نکرد. به قول هانری پوانکاره:

”اگر مقدمات یک برهان (صغری و کبری) هر دو خبر (حکم واقع) باشند نتیجه نیز خبر خواهد بود. برای اینکه نتیجه به صورت امر باشد باید لااقل یکی از مقدمات امر باشد. ولی مبادی علم، اصول موضوعه هندسه خبر (حکم واقع) هستند و چیز دیگری نمی‌توانند باشند. حقایق تجربی نیز به صورت خبراند. در مبانی علم جز حکم خبری چیزی نیست. لذا اگر ماهرترین و باهوش‌ترین دیالکتیسی‌ها هر قدر که بخواهد با این اصول تردستی و هنرنمایی کنند و آن‌ها را با هم ترکیب کرده روی هم بچینند، تنها چیزی که می‌تواند به دست آورد به صورت خبر خواهد بود. و هرگز جمله‌ای که بگوید چنین کن و چنان نکن ... به دست نخواهد آمد“

صورت واقع‌نمای احکام ارزش

گفتیم هر امری متکی بر باوری و ایمان به نوعی ارزش است، وقتی می‌گویم باید زنده ماند این حکم ناشی از این مطلب است که من برای زندگی ارزش قائل هستم و خواهان آنم اما اگر کسی خواهان زندگی نباشد این امر که باید زنده ماند برای وی منشاء اثر و حرکتی نیست و آنچه لازمه بقاست انجام نخواهد داد. ممکن است گفته شود که هر صورت امری یا حکم ارزش را می‌توان به مدد فعل خواستن یا به مدد وصف ضروری به صورت حکم واقع بیان کرد و بدین طریق ثنویت حکم واقع و حکم ارزش در مباحث تحزب نخواهد ماند مثلاً حکم باید برای

استقرار سوسیالیسم کوشید در ابتدای این بحث به شرحی که گذشت یک حکم واقع و یک حکم ارزش (یا یک امر) بازگشت و حال آنکه ممکن است این حکم اینطور تحلیل شود:

۱. سوسیالیسم موجب آسایش حداکثر ممکن افراد بشر است - این حکم معلوم استدلالی است. (حکم واقع).
۲. من خواهان آسایش حداکثر ممکن افراد بشر هستم - این حکم معلوم حضوری است. (حکم واقعی).
۳. برای استقرار سوسیالیسم کوشید - نتیجه دو حکم قبل.

یعنی بر خلاف تحلیل مثال فوق در فصل علت قریب افعال ارادی حکم سوم نتیجه دو حکم واقع به نظر می رسد نه نتیجه ترکیب یک حکم واقع و یک حکم ارزش یا امر. در اینجا کافیت توجه شود که وقتی فعل خواستن به کار رفت (به هر صورتی که استعمال شود) این لفظ مفید این معناست که اراده من به موضوع مورد بحث (در اینجا آسایش حداکثر ممکن افراد بشر) تعلق گرفته است و در این صورت چه لحظه باید به کار برود چه نرود، خواه لفظ بکن یا نکن تفوه شود یا نشود امر به حرکت به طرف مقصود با حکم ارزش مربوط به آن به محض حصول مفهوم مورد بحث (آسایش حداکثر ممکن افراد بشر) در ذهن آمده است و با خود گفته‌ام چنین چیزی را باید خواست یا چنین راهی را باید رفت و این حکم که من خواهان آسایش حداکثر ممکن افراد بشر هستم فقط بیان وقوع آن حالتی است که در من حاصل شده است غرض این است که در این جریان اراده من به نحوی دخیل بوده است نه اینکه معنی این جمله که من خواهان آسایش حداکثر ممکن افراد بشر هستم معنی ضرورت و دوام باشد که بستگی به خواهش دل من و اراده من نداشته باشد.

نظیر این مغالطه ممکن است با استعمال کلمه ضرورت پیش آید بدین شرح که ممکن است مثال قبل را به صورت ذیل بیان نمود:

۱. من گرسنه‌ام - معلوم تجربی که حکم واقع است.
۲. دوام گرسنگی موجب مرگ است - معلوم تجربی یا استدلالی که حکم واقع است.
۳. دوری از مرگ ضروری است - به ظاهر حکم واقع است چون نسبت بین دو مفهوم است.
۴. پس باید از گرسنگی اجتناب کرد.

در این تحلیل نیز برخلاف آنچه در فصل علت قریب افعال ارادی بیان شد ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که برای وصول به حکم چهارم احتیاجی به حکم ارزش یا امر نیست ولی هرچند در این صورت تحلیل به ظاهر از احکام واقع نتیجه ارزشی گرفته شده است ولی با اندکی دقت این شبه مرتفع می‌شود. کفایت در معانی ضرورت دقت شود اگر ضرورت به معنی عرفی باشد یعنی معادل کلمه **باید** باشد جواب اشکال داده شده است ولی اگر ضرورت به معنای مفهومی تلقی شود که در این جمله محمول قرار گرفته باشد (نسبت به موضوع دوری از مرگ که مفهوم مرکب است) و در نتیجه نسبت اثباتی بین دو مفهوم آورده شود و جمله حکم واقع تلقی گردد با اندک تأملی روشن می‌شود که چنین جمله اصلاً معنی ندارد زیرا ضرورت در برخی موارد از تصور دو مفهوم حاصل می‌شود. یعنی به محض تصور آن دو مفهوم و معنای ضرورت به سبب آنها و قائم به وجود ذهنی آن دو مفهوم حاصل می‌شود مثلاً وقتی معنی شکل مسدود مرکب از سه خط مستقیم حاصل شد تصور سه زاویه حاصل است و می‌گوییم سه

زاویه داشتن مثلث ضروری است یعنی محال است که مفهوم اول حاصل شود و مفهوم دوم نیاید پس از ضرورت جزء پیوستگی دائم دوم مفهوم چیزی نیست و پیوستگی دوم مفهوم جز به وجود آمد مفهوم موجود نمی‌شود و لذا هیچ معنی ندارد که بگوییم دوری از مرگ ضروری است یعنی باین معنی که دوری از مرگ مفهومی باشد و ضروری مفهوم مستقل دیگری که در ذهن قابل حمل باشد بلکه به معنای صحیح منطقی میتوان گفت دوری از مرگ ضروری نیست یعنی مفهوم ضرورت به معنای که اخیراً گذشت (نه به معنای معادل کلمه بایسته) در اینجا قابل حمل نیست و نمی‌تواند در این قضیه محمول باشد پس در اینجا ضروری هیچ معنایی جز این ندارد که باید کرد و لذا از حکمی که بظاهر حکم واقع بود (یعنی می‌گفتیم دوری از مرگ ضروریست) نقاب مغالطه برداشته می‌شود و به صورت روشن باید از مرگ دوری کرد (که فقط محل باید را برای سلاست عبارت تغییر دادیم) در می‌آید در این صورت استنتاج حکم چهارم که یک حکم ارزش است از مقدماتی که مرکب از احکام واقع و حکم ارزش (حکم سوم) هستند مانع ندارد.

تعریف عقیده حزبی

بسیاری چیزها مرکب از اجزایی هستند که به صورت خاصی به هم مرتبطند مثلاً صندلی مرکب از چرم و چوب و آهن و نوار و غیره است ولی برای اینکه این مجموعه صندلی بشود باید این اجزا به صورت و هیئت خاصی به هم مرتبط باشند به قسمی که تا آن صورت خاص حاصل نشود عمل صندلی بودن از آن مجموعه مواد ساخته نیست همچنین است حکم اشیاء دیگر مانند پیراهن لباس لوکوموتیو رادیو و غیره که اجزای هر یک نسبت به هم

یک انتظام بخصوصی دارند این انتظام خاص که منشاء بروز عمل شیئی است صورت و اجزایی که ذکر شد ماده اصطلاح می‌کنیم مثلاً چرم و چوب و میخ صندلی را (به همان شکلی که در صندلی به کار می‌رود) ماده و آن صورت و هیأت خاصی که باید این اجزا پیدا کند تا صندلی شود صورت آن نامیم (ما این اصطلاح را قطع نظر از تعبیر قدما به کار می‌بریم و اصلاً وارد آن مطلب نمی‌شویم که آیا صورت به این معنایی که می‌گوییم جوهر است یا عرض زیرا بحث در این گونه مطالب ربطی با کار حزب ندارد). حزب نیز از طرفی مرکب از افرادی است که در حکم مواد آن است و از طرف دیگر دارای عقایدیست که آن افراد را با انتظام خاصی به هم متصل می‌کند به قسمی که از مجموعه این افراد پراکنده پس از پیدایش عقیده حزبی کار حزبی ساخته خواهد شد چنانکه بصورت خاصی که اجزای صندلی گرفت موجب شد که از آن اشیا کار صندلی بودن ساخته شود. از طرفی کار حزبی عبارت است از اولاً تقویت (نه ایجاد) نیروهایی که برای استقرار هدف معینی باید به کار برود ثانیاً سیر به طرف آن هدف، مثلاً کار حزب سوسیالیست اولاً تقویت نیروهایی است که خواهان استقرار رژیم سوسیالیست است ثانیاً سیر به طرف هدف سوسیالیسم. پس عقیده حزبی عبارت است از مجموعه احکامی که: اولاً هدفی اجتماعی تعیین کند ثانیاً نیروهای مناسب آن هدف را مرتبط و تقویت کند ثالثاً راه وصول به آن هدف را نشان دهد.

پس از عقیده حزبی موجب معرفی هدفی اجتماعی و ارتباطات و تقویت نیروهای مناسب آن و ارائه راه رسیدن به آن است. وقتی افراد به مدد چنین امری به هم مرتبط شدند آن وقت از مجموعه آن افراد پراکنده کار حزبی ساخته است اگر در این تعریف دقت شود روشن خواهد شد که عقیده حزبی بالضرورة مرکب از احکام

واقع و احکام ارزش است. زیرا هدف امری است که سیر به طرف آن دستور داده می‌شود مثلاً می‌گوییم هدف حزب سوسیالیست رژیم سوسیالیستی است یعنی رژیم سوسیالیست امری است که ارزش آن را دارد که مردم را به سمت آن سوق دهیم یا مردم خود به سمت آن بروند به عبارت دیگر امری است که ارزش آن را دارد که به نام آن به دیگری بگوییم باید بروید یا به خود بگوییم باید بروم ولی ایجاد ارتباط بین نیروهای مناسب و تقویت آنها امری است که تحقیقاً مرکب از یک سلسله احکام واقع است مثلاً می‌گوییم راه تقویت نیروهای مناسب استقرار سوسیالیسم پیدایش صنایع بزرگ است این حکم در آن درست یا نادرست وارد است یعنی ممکن است که این عقیده راست یا دروغ باشد. اما انتخاب راه وصول به هدف هم حاوی احکام واقع و هم شامل احکام ارزش است یعنی اگر راه منحصر به فرد نباشد درک بهترین آنها مبتنی بر این است که اولاً مفهوم به و بهتر و نیک و نیکوتر را در ذهن داشته باشیم مثلاً بگوییم که راهی که در آن آلام بشر کمتر باشد بهتر است (حکم واقع) ثانیاً تشخیص بدهیم که این راه بهتر است (حکم واقع) ثالثاً بگوییم از راه بهتر باید رفت (حکم ارزش) ولی اگر راه منحصر به فرد باشد دیگر پس از تعیین هدف (حکم ارزش) احتیاج به حکم ارزش جدیدی برای سیر به طرف هدف نداریم.

آیا علم یا فلسفه (به معنی درک حقایق اشیا) می‌تواند به خودی خود موجد عقیده حزبی باشد؟

از بیان فوق نتیجه می‌شود که علم و یا فلسفه به خودی خود موجد هیچ عقیده حزبی نمی‌تواند باشد چه احکام علم تمام احکام واقع است زیرا علم بیان کمی یا کیفی ارتباط متغیرات به منظور تصرف در عالم خارج است مثلاً بیان ارتباط افزایش و کاهش نور

چراغ با شدت یا ضعف جریان الکتریسیته یا بیان ارتباط افزایش یا کاهش طول فلز بر حسب افزایش یا کاهش حرارت یا بیان ارتباط تغییرات اقلیم با تغییرات ساختمان حیوانات و امثال ذلک این احکام چون ممکن است راست یا دروغ باشد یا همیشه صحیح باشد حکم واقع است و چنان که دیدیم عقیده حزبی مرکب از دو جزء است احکام واقع و احکام ارزش بلکه می‌توان گفت که جز اصلی عقیده حزبی همان احکام ارزش است (منتها احکام واقع شرط لازم عقیده حزبی است) پس به حکم تباین ذاتی حکم واقع و حکم ارزش محال است که جزء ارزشی عقاید حزب از علم نتیجه شود و اگر این جز نباشد عقیده حزبی وجود ندارد پس به ضرورت عقل عقیده‌ی حزبی از علم قابل استنتاج نیست.

به همین قیاس عقاید فلسفی به معنی عقایدی که می‌خواهد حقایق اشیا را درک کند نمی‌تواند مولد عقاید حزبی شود که احکام فلسفی مثل اینکه حقیقت ماده فلان امر است یا فکر مادی است یا غیر مادی همگی احکام واقع‌اند یعنی مورد دروغ یا راست هستند و مفهوم درست یا نادرست با آنها سازگار است.

اما اگر اخلاق را نیز جزء فلسفه تلقی کنیم البته می‌تواند مولد عقاید حزبی باشد چون در اخلاق گفتگو از خوب و بد یعنی از بکن و نکن است.

مثلاً اگر بگوییم منشأ تحولات تاریخ روابط تولیدی و نیروهای تولیدی است (اصالت طرز تولید) و تاریخ بیان جنگ طبقات است و اضافه کنم که من متعلق به طبقه کارگرم تازه از این نتیجه نمی‌شود که من باید وارد جنگ طبقاتی بشوم. زیرا مقدمات احکام واقع و نتیجه حکم ارزش است و استنتاج حکم ارزش از حکم واقع ممتنع عقلی است. مگر اینکه پس از مقدمات فوق اضافه شود که من مجبورم وارد جنگ طبقاتی هستم در اینصورت هیچ عقیده حزبی و هیچ تلاشی اجتماعی ضرورت ندارد زیرا همانطور که بدن من به سمت زمین جذب می‌شود و همیشه

روی زمین و روی صندلی یا روی چیزی تکیه دارد و محتاج به تلاش نیست در این مورد نیز همیشه در جنگ خواهیم بود و دستور لازم ندارد بلکه درجه آزادی من کمتر است.

نقشه ایده‌آل در عقاید حزب

امری که تصور آن در ذهن ما موجب حکم ارزش می‌شود، ایده‌آل نامیده می‌شود مثلاً زیبایی، خوبی، آزادی، داد، نیرو، اموری است که چون به ذهن آمد موجب سیر به طرف آنها است (بلکه در حقیقت می‌توان گفت که در اینجا یک مسئله تعریف مطرح است یعنی اگر بپرسند خوبی چیست باید گفت آن چیز که باید در جستجوی آن بود و غیره.

پس احکام ارزش متکی بر ایده‌آل یا آرمان است از این مقدمه چنین نتیجه می‌شود که هیچ حزبی بدون قبول قبلی یک ایده‌آل معنی ندارد یعنی همانطور که دایره مربع وجود ندارد حزب غیر ایده‌آلیست می‌ز وجود ندارد. پس هر حزب قطعاً ایده‌آلیست است. منتها این ایده‌آلیسم را ایده‌آلیسم اخلاقی باید نامید.

کمال عقیده حزبی

همانطور که در علوم، کمال علم به دقت قواعد و محدود بودن مبادی تصدیقی آن است. یعنی هرچی علم متکی بر اصول (احکام واقع) کمتری باشد و دقت آن زیادتر باشد کاملتر است در عقیده حزبی نیز هرچه تعداد احکام ارزش مورد نیاز عقیده حزبی کمتر باشد و شمول و عمومیت احکام آن در همه موارد بیشتر باشد آن عقیده حزبی کامل تر است.

به عبارت دیگر اگر در مقام مقایسه دو عقیده حزبی اولی

برای معلوم ساختن یا واجب‌الرعايه ساختن تمام احکام ارزشی اش احتیاج به یک حکم ارزش داشت که اگر آن حکم ارزش مسلم و واجب‌الرعايه تلقی شود به مدد احکام واقع بتوان تمام سایر احکام ارزشی را از آن نتیجه گرفت و دومی نیاز به دو حکم ارزشی مسلم داشت که برای استنتاج سایر احکام ارزشی باید از آن دو حکم ابتدایی مسلم استفاده کرد، البته عقیده اول کامل‌تر است.

ترقی علم شرط لازم کمال عقیده حزبی است. تردید نیست که هرچه علم ترقی کند، زمینه‌ی کمال عقیده حزبی فراهم‌تر می‌شود. ولی در یک عصر معین با یک حالت معین و مشخص علوم و دانش بشری کمال عقیده حزبی با تعداد احکام ارزش آن تناسب معکوس دارد. چه به شرحی که گذشت عقل بشر مایل است که حتی المقدور اوامر و دستورهای اول را که بدون اثبات مانند اصل موضوع پذیرفته می‌شود بحداقل عده ممکن برساند مثلاً فرض کنیم که فساد ناشی از فقر باشد و علم این معنی را ثابت کرده باشد برای کسی که از این حکم علمی (حکم واقع) خبر داشته باشد و بخواهد یک عقیده حزبی بیان کند در ضمن سایر احکام ارزشی اصلی (که آنها را مسلم می‌داند) می‌گوید باید با فقر مبارزه کنید و نمی‌گوید با فساد مبارزه کنید زیرا قائل است مادام که فقر باشد مبارزه با فساد فایده ندارد و اگر قرار است تلاشی بشود چه بهتر که تماماً برای قلع ریشه فساد یعنی فقر باشد تا برای رفع فساد و فقر باهم. این شخص فقط یک حکم ارزش دارد که آنرا مسلم و بی‌نیاز از اثبات می‌داند و آن اینست که با فقر مبارزه کن. ولی اگر شخص دیگری از این معنی بی‌خبر باشد و نداند که فساد معلول فقر است می‌گوید با فقر مبارزه کنید با فساد مبارزه کنید یعنی دو حکم ارزشی اصلی دارد که آنها را محتاج به اثبات نمی‌داند و ضروری هم می‌شمارد

و می‌گوید فقر بد است. فساد بد است. ولی ممکن است که تئوری‌های شبه علمی که احکام واقع آنها به اثبات نرسیده است و احیاناً نادرست باشد بدون علت یک عقیده حزبی را خیلی ساده و کامل نشان دهد و حال آنکه در حقیقت ادعای بی‌مبنایی است نه یک عقیده کامل حزبی مثلاً فرض کنید که شخصی به غلط ظلم افراد دولت را نسبت به افراد یا ظلم افراد را نسبت به یکدیگر ناشی از روابط اقتصادی بداند و به غلط معتقد باشد که اگر سرمایه‌داری از بین رفت دیگر ظلم پلیس و بی‌عدالتی‌های اجتماعی در تقسیم مشاغل عالیه و مزدهای زیاد و تجاوز و دخالت در زندگانی خصوصی مردم از بین خواهد رفت این شخص علت بدبختی بشر را فقط بدی رژیم اقتصادی می‌داند و برای سعادت بشر می‌گوید: **”باید فقط با سرمایه‌داری مبارزه کرد”** در صورتی که اگر شخص دیگری به نقاط ضعف این نظر توجه کرده باشد و از نظر علمی سفسطه‌های این عقیده را فهمیده باشد قائل است که در عین اینکه سرمایه‌داری بد است و باید از بین برود می‌گوید چون علت ظلم فقط وجود سرمایه‌داری نیست و ممکن است در رژیم سوسیالیست آدمکشی و پرونده‌سازی و حفظ و تبعید و تبعیض و رفق‌بازی و حق‌کشی و دشمنی وجود داشته باشد باید با ظلم هم مبارزه کرد. عقیده شخص دوم متکی بر دو حکم ارزش است:

سرمایه‌داری بد است - ظلم بد است و حال عقیده‌ی اولی متکی بر یک حکم ارزش است که سرمایه‌داری بد است. هرچند به ظاهر شخص اول عقیده ساده‌تر و کامل‌تری دارد ولی در حقیقت چون عقایدش متکی بر احکام درست و منطقی نیست عقیده حزبی او خیال‌خامی بیش نیست. پس کمال عقیده حزبی آن است که در آن از آخرین احکام مسلم علمی استفاده شده و عده احکام ارزشی‌اش به مدد علم به حداقل ممکن رسیده باشد.

بدون اینکه بی‌جهت برای مردم دستور صادر کند یا در عالم خیال نظریات علمی بیافد چه همانطور که تصدیقات مجهول وقتی معلوم می‌شود که با رشته محکم استدلال سهی منجر به حکم ارزشی اصلی (حکم ارزشی مسلم) گردد و همانطور که اصل موضوع اقلیدس را نمی‌توان به اثبات رسانید و تمام استدلالات ژئومترهای سابق با آنکه به ظاهر بسیار علمی می‌نمود بیثمر و بی‌اثر بود همانطور هم بعضی از احکام ارزشی را باید برای خود و به خودی خود قبول کرد و نمی‌توان آن را به احکام ارزشی دیگری بازگرداند مثلاً این حکمی که باید با ظلم مبارزه کرد هیچ ارتباطی با این حکم که باید با فقر مبارزه کرد ندارد و نمی‌توان یکی از آن دو حکم ارزش را به دیگری بازگرداند. به طور خلاصه می‌توان گفت که:

”عقیده کامل حزبی ترکیبی است از حداقل احکام ارزشی مسلم با حداکثر احکام علمی مسلم مرتبط با سعادت اجتماع“

دو حکم ارزشی مسلم

با توجه به این مقدمات می‌توان گفت که تلاش اصلی متفکرین احزاب تعیین حداقل ممکن احکام ارزشی مسلم است که اعلام آن‌ها برای سعادت اجتماعی ضروری است زیرا هرچند هر نوع مقررات اجتماعی باید کاملاً مبتنی بر نتایج معارف مربوط به آن باشد تا بتواند منشاء اثر عملی گردد ولی از آنجا که اعلام نتایج مسلم علمی در مسائل اجتماعی کار بزرگان علم است متفکرین احزاب در این مقام باید پیرو علم باشند و حق اظهارنظر در این

مباحث ندارند (و مخصوصاً نباید آراء و اهواء خود را به نام علم در مغز مردم تزریق کنند) و تنها باید در جستجوی تدوین مبادی ارزشی عقاید خود باشند.

به نظر می‌رسد بتوان تمام احکام ارزشی (تا حدودی که مربوط به مسائل اجتماعی است) را به دو حکم ارزشی مسلم راجع به فقر و ظلم بازگرداند یعنی جنبه ارزشی عقاید هر حزبی را متکی به دو حکم جنگ با فقر و جنگ با ظلم دانست البته در اینجا فقر به معنی عام و شامل مقصود است مثلاً نادانی و ناتوانی و اندک مایگی همه اقسام فقرند در این که این دو حکم ارزشی هر دو مسلم است و قابل انکار نیست بحثی نیست ولی تحقیق این امر یعنی اثبات اینکه اولاً تمام احکام ارزشی مربوط به امور اجتماعی و به عبارت دیگر تمام اوامر اجتماعی همه بکن و نکن‌هایی که در مجتمع بشری مطرح است ناشی از جنگ با فقر و جنگ با ظلم است ثانیاً مبارزه با فقر به تنهایی دفع ظلم نمی‌کند و جنگ با ستمگران به خودی خود فقر را از میان نمی‌برد بحث مفصل پیچیده‌ای است که اگر توفیق رفیق شد در آن باره گفتگو خواهیم کرد.

پیروز باد ملت
جاوید باد ایران